

فصل ۸

سه مرحله برای تبدیل شدن به یک معامله گر موفق

قبل از اینکه ما سه مرحله برای تبدیل شدن به یک معامله گر موفق را طی کنیم، ایده خوبی است که بعضی از لوازم مورد نیاز را بررسی کنیم. در محیط بازار شما قوانین بازی را ایجاد می کنید، سپس با نظم و انضباط از این قوانین پیروی می کنید، هر چند که حرکات بازار همواره به دنبال فریفتن شما با این باور است که این بار لازم نیست از قوانین خود پیروی کنید. این حرکات در هر لحظه به شما اجازه روبرو شدن با هر توهّم و یا اعوجاج را می دهد. اگر هرگونه اطلاعات منطقی وجود داشته باشد که امکان برآورده شدن انتظارات شما را پشتیبانی کند، مطمئناً شما احساس درد کردن را انتخاب نمی کنید (مقابلۀ کردن با توهّم خود در مورد بازار).

در یک محیط نامحدود، اگر نتوانید با واقعیت ضرر کردن روبرو شوید، پس این احتمال وجود دارد که همه چیز را از دست بدهید. در هر مرحله از معامله گری شاید این تصور را داشته باشید که معامله گری هم مانند قمار است اما این طور نیست. در هر بازی قمار شما باید فعالانه در زیان کردن شرکت کنید و برای جلوگیری از آن هیچ کاری انجام نمی دهید، اما در محیط بازار شما فعالانه در وارد شدن به یک معامله شرکت می کنید و فعالانه در جهت پایان دادن به زیان تان نیز شرکت می کنید. اگر کاری انجام ندهید، پتانسیل از دست دادن همه دارایی وجود دارد.

هنگامی که در بازی های قمار شرکت می کنید، دقیقاً می دانید که میزان ریسک تان چقدر است و این رویداد همیشه همین طور به پایان می رسد. در بازار شما نمی دانید در نهایت چقدر ریسک می کنید، حتی اگر در استفاده از حد ضرر به اندازه کافی منضبط

باشید، چرا که بازار می‌تواند از حد ضرر شما پرش کند. همچنین به این دلیل که اتفاقات هرگز به پایان نمی‌رسند و مدام در حرکت هستند، همواره این امکان هست که در هر معامله همه آنچه ضرر کرده‌اید را به دست آورید. نیازی ندارید که به طور فعال در جبران زیان خود شرکت کنید. شما فقط باید در معامله خود بمانید و به بازار اجازه دهید که آن را به شما بدهد. به عنوان یک نتیجه، مقاومت در برابر وسوسه همیشه گی‌ج‌آوری از قطع زیان بسیار دشوار است. چرا امکان ایجاد درد بیش‌تر را انتخاب می‌کنید، زمانی که تمام چیزی که نیاز دارید نادیده گرفتن ریسک بیش‌تر است.

از تجارب خود در بازار استفاده کنید

هر گونه تعادل (در قیمت جاری) به معامله‌گر فرصت خرید در پایین و یا فروش در بالا را نسبت به تغییر بعدی بازار ارائه می‌دهد. به جز زمانی که اجرای معامله طول می‌کشد، اساساً بازار برای همه ما مشابه است. شما قادر هستید که هر تعادلی در بازار را به عنوان فرصتی برای اجرای یک معامله درک کنید، یا می‌توانید از اجرای معامله در قیمت جاری خودداری کنید، هر چند آن را به عنوان یک فرصت درک کنید، چون شما از امکان اشتباه کردن در بازار می‌ترسید. بازار به کسانی که فرصت‌ها را درک می‌کنند مسیرها را نشان نمی‌دهد، آن صرفاً منعکس‌کننده چیزی است که در هر لحظه در درون شما می‌گذرد.

در زمانی که شرایط جاری بازار را به عنوان یک فرصت درک می‌کنید و هیچ فعالیتی در جهت این ادراک انجام نمی‌دهید یا آن فرصت را تشخیص نمی‌دهید تا اینکه از دست برود، آن نیز بازتاب مستقیمی از ترکیب روانی منحصر بفرد شما است، اما شما معنای آن را به هر گونه حرکت خاص نسبت می‌دهید.

هدف پیپ بعدی قیمت که به سمت بالا حرکت می‌کند می‌تواند به عنوان قیمتی که فقط یک پیپ به سمت بالا از قیمت قبلی حرکت می‌کند تعریف شود. واقعیت این است که تمام اشتراک نظر ما در مورد حرکت یک پیپ تغییر می‌کند. با این حال برای معامله‌گری که حرکت یک پیپ به سمت بالا منجر به شکست نهایی او خواهد شد،

می تواند سخت ترین مرحله باشد. برای معامله گران دیگر این می تواند به معنای یک فرصت عالی برای فروش باشد زیرا از نظر آن ها بازار نمی تواند بالاتر رود. برای معامله گر سوم می تواند به معنای فرصت خرید باشد زیرا بازار در منطقه مقاومت، بر اساس روش تعیین مقاومت، شکسته می شود.

بازار هیچ کدام از راه هایی، که شما برای نسبت دادن هر تغییر قیمت خاص با شرایط انتخاب می کنید، را انتخاب نمی کند. به عنوان مثال، شما می توانید یک فرصت فروش را درک کنید و بر اساس این درک با یک موقعیت کوتاه مدت به بازار وارد شوید. اجازه دهید فرض کنیم از نقطه ای که شما وارد شدید بازار خیلی سریع به سمت نقطه مورد علاقه شما برود و با سرعت برگردد. برای انجام این کار بازار خیلی سریع به سمت نقطه ورودی شما می رود و حرکت در این مسیر تنها با چند استراحت کوچک و حرکت اصلاحی جزئی همراه است. هریک از این استراحت یا اصلاحی ها می توانست فرصتی برای خارج شدن از معامله باشد. آیا آنچه می خواهید یک حد ضرر است؟ پاسخ این سوال در داخل خود شما است. اگر هر زمان که بازار متوقف است خیال شما از حسرت خوردن آسوده است، این باور را که همه چیز تمام شده انتخاب کرده اید، پس از شما می پرسد همه چیز تمام شده یعنی چه؟ آیا احتمالاً واقعیت این است که شما نمی خواهید با خودتان روبرو شوید و اعتراف کنید که اشتباه کرده اید و آن دوباره به درون شما برمی گردد. شما در نقاط استراحت بازار آسودگی را انتخاب می کنید. (بر مبنای ترکیب محیط روانی خود) به جای این که آن را به عنوان احتمال فرصتی برای کم کردن ریسک خود و یا احتمال اینکه سود خودتان را افزایش دهید.

راهی که بازار به شما نمایان می کند در واقع راهی است که شما در ذهن خودتان آن را ایجاد می کنید. چهارچوب روانی شما (کنترل کننده روش درک اطلاعات) در یک معامله زیان ده شما را قفل می کند. روش منحصر بفرد شما برای تعیین ضرر (نحوه برداشت شما در مورد آن) و معنی آن برای شما، بخشی از مولفه های ترکیب روانی شما است. باورهای شما و نحوه ادراک شما از اطلاعات محیط از طریق راه های خاص، وابسته به رخدادهایی

است که روی آن تمرکز دارید. بازار در این فرایند هیچ کاری انجام نمی‌دهد، هرچند که اطلاعات مورد نظر از آن آمده باشد.

در محیط معاملات، پیامدهای تصمیم‌های شما فوری است و شما را مجبور به تغییر هر چیزی به جز ذهن‌تان می‌کند. قدرت شما برای بدست آوردن نتایج بیش‌تری از معاملات در میزان انعطاف‌پذیری روانی شما می‌باشد. برای این که چگونه با جریان بازار همراه شوید، شما یا با بازار هماهنگ هستید و یا نیستید. اگر پذیرش کم‌تر برای انواع مختلف رفتار بازار داشته باشید، به نظر می‌رسد بازار بیش‌تر شما را رها می‌کند. مانند دکتر جکی و آقای هاید. در یک لحظه تمام نیازهای شما را برآورده می‌کند، و در لحظه بعد مانند یک اعجوبه طماع همه چیز را می‌گیرد. این دکتر جکی و آقای هاید شخصیت‌هایی در بازار هستند که تنها نماد عدم انعطاف‌پذیری روانی شما در برابر تغییرات و عدم وجود درک شما هستند، که به شما بهترین توانایی را برای به نتیجه‌رساندن و هم‌چنین برای ضرر کردن و بخشیدن به بازار می‌دهد.

به یاد داشته باشید نمی‌توانید آنچه که بازار انجام می‌دهد را تغییر دهید. شما فقط می‌توانید خودتان را تغییر دهید به نحوی که به خودتان اجازه دهید با وضوح بیش‌تر و واقع‌بینانه‌تری احتمال حرکت آینده بازار را درک کنید. به‌عنوان یک معامله‌گر می‌خواهید بدانید حوادث و رخدادها به چه سمتی پیش خواهد رفت، با این حال اگر شما از بازخوانی ترکیب روانی خودتان که به شما اجازه درک بیش‌تر احتمالات را می‌دهد امتناع ورزید، چگونه می‌توانید شروع به فهمیدن حوادث آتی کنید؟ این در تضاد کامل با تفکری است که می‌خواهد بداند حوادث و رخدادها در آینده‌ای که شما هیچ کنترلی بر آن ندارید به چه سمتی خواهد رفت. در عین حال حفظ یک ساختار صلب روانی تنها اجازه درک تعداد بسیار محدودی از احتمالات را می‌دهد.

این تناقض در تفکر، نتیجه عدم درک ماهیت باورها است و این که چگونه آن‌ها درک شخصی از اطلاعات محیطی را محدود می‌کند. موقعی که وارد یک معامله می‌شوید، برخی از باورها را در مورد آینده داشته‌اید. آنچه که نیاز دارید انجام دهید، یادگیری نحوه

آزاد کردن خودتان از مطالبه انتظارات خود است که دقیقاً راه‌های مورد نظرتان را دنبال می‌کند. آزاد کردن خودتان از این مطالبات به شما اجازه خواهد داد که دیدگاه‌تان را برای درک فرصت‌هایی که هم‌اکنون در بازار وجود دارد تغییر دهید، به صورتی که گویا هنوز وارد معامله‌ای نشده‌اید. همه ما در موقعیتی هستیم که اطلاعات محیط را با وسواس انتخاب می‌کنیم زیرا نمی‌توانیم در یک لحظه از همه چیز آگاه باشیم. اگر اطلاعات بازار را بر اساس توجیه باورهای‌تان دست‌چین کنید، خودتان را در معرض ضررهای مفرط قرار داده‌اید. شما اطلاعات آگاهی دهنده خود را که ممکن است بیش‌تر حاکی از پایداری بازار و پتانسیل حرکت آن در هر جهت باشد، مستثنی خواهید کرد و آموختن این که چگونه دیدگاه‌مان را برای یک "تصویر بزرگ" با گسترش چهارچوب زمانی آن توسعه دهیم بسیار دشوار خواهد بود.

بنابراین، اگرچه نمی‌توانید واقعا حرکات بازار را به نحوی کنترل کنید که به شما اجازه حداکثر واقع‌بینی را بدهد اما آموختن اینکه درک واقع بینانه‌ای از توانایی‌های خود داشته باشید باعث می‌شود تا به بازار اجازه دهید به شما بگوید چه موقع وارد شوید و چه زمانی خارج شوید. زمانی که شما از اطلاعات بازار برای توجیه باورهای‌تان استفاده نمی‌کنید نه تنها می‌توانید چگونه معامله کردن را بیاموزید بلکه قادر خواهید بود بیش‌ترین احتمال وقوع در هر لحظه را برای ساختن یک پایه محکم از بینش و درک نحوه فعالیت‌های محیط ذهنی خودتان درک کنید (که در فصل ۹ و ۱۴ به آن خواهیم پرداخت). شما یاد می‌گیرید چگونه خودتان را با روش‌هایی تغییر دهید که به شما اجازه می‌دهد بازارها را از یک منظر بی‌طرفی درک کنید و در نهایت حقیقت معامله را کشف کنید.

آنچه در باقی‌مانده کتاب به شما ارائه می‌دهم فرایند گام‌به‌گام چگونه‌گی وفق دادن خودتان برای عملکرد مؤثرتر در محیط معاملات است. این فرایند شما را قادر به شناسایی و دست‌کاری باورهای‌تان برای سازگاری با اهداف‌تان می‌کند.

دو زمینه غالب وجود دارد که اساس این فرایند را شکل می‌دهد. اولی، که ما اکنون به‌طور خلاصه آن را بیان کردیم و آن اینکه شما بازار را با توجه به انتظارات خود بر

اساس اعتقادات خود، برداشت، قصد و قوانین خود، در ذهن تان ایجاد کنید. و دوم، نتایج معاملات شما است که تابع درجه مهارت شما در سه زمینه اصلی: ادراک یا توانایی درک فرصت‌ها، اجرا، یا توانایی شما در اجرای معاملات و انباشته کردن یا توانایی شما برای اجازه دادن به موجودی حساب تان که در دوره‌های زمانی یا سری معاملات رشد کند.

درک فرصت

درک شما از فرصت تابع بینش عمیق شما از رفتار بازار است. بینش عمیق شما از رفتار بازار معادل تعداد دفعاتی است که فرصت‌ها را تشخیص می‌دهید و هم‌چنین کیفیت این تشخیص‌ها است. درک فرصت مترادف است با انتظار شما در مورد آنچه که بازار در آینده انجام خواهد داد. برای مؤثر بودن، نیاز دارید بیاموزید که از یک منظر بی‌طرفی با دلالت بر بیش‌ترین احتمال وقوع فرصت چگونه انواع تشخیص‌ها را انجام دهید، آنچه که من به آن ارزیابی بی‌طرفانه از احتمالات می‌گویم.

برای این که قادر به تشخیص‌هایی با کیفیت باشید که در نهایت چشم‌انداز شما را از یک منظر گسترده‌تر توسعه دهد، نیاز دارید بیاموزید چگونه چشم‌انداز زمانی خود را از فعالیت‌های بازار توسعه دهیم. این فرایند چندین جزء سازنده دارد، اما دو جزء آن اهمیت بیش‌تری دارند: اول برقرار کردن یک رویکرد کاملاً منظم معاملاتی و دوم یادگیری این که چگونه خودتان را از انرژی روانی منفی که از تجارب معاملاتی گذشته در خاطر شما ذخیره شده رها کنید. یک رویکرد منظم طبیعتاً به شما کمک می‌کند تا اعتماد به نفس خود را افزایش دهید که برای عملکرد مؤثر در محیطی که هیچ اجبار خارجی در محدودیت و یا کنترل بر رفتار وجود ندارد بسیار ضروری است، بدون نظم، شما در مقابل خودتان کاملاً بی‌بند و بار و خارج از کنترل می‌شوید. در نتیجه بدون اعتماد به نفس که انضباط نفس شما را توسعه می‌دهد، شما از رفتارهای غیر قابل پیش‌بینی خود ترس خواهید داشت. در عین حال، این ترس به احتمال زیاد باعث سرگردانی شما در بازار شده و ظاهراً زمانی که آن باعث رفتار غیر قابل پیش‌بینی شود، شما بیش‌تر می‌ترسید.

اینکه شما فکر کنید رفتار بازار را با هر درجه‌ای بیش‌تر از رفتار خودتان درک خواهید کرد خیلی مضحک است. برای فهمیدن ماهیت اساسی رفتار خودتان، نیاز دارید که تأثیر ترس بر درک خود از اطلاعات محیط را کاملاً بفهمید.

اساساً، ترس آگاهی شما از اطلاعات بازار را محدود می‌کند. اگر دائماً در مورد عملکرد بازار نگران باشید چگونه می‌توانید همواره هر سطح بینش عمیق از رفتار بازار را توسعه دهید و بر انسجام و ساختار بازار تمرکز کنید. اگر در انجام کارهایی که به اقتضای شرایط بازار انجام می‌دهید اعتماد به نفس داشته باشید بازار هیچ کاری نمی‌تواند با شما بکند. فراگیری این اصل کلید تقویت اعتماد به نفس است که هر معامله‌گری برای موفق شدن به آن نیاز دارد.

از یک چشم‌انداز بزرگ‌تر، ترس واقع‌بینی شما را کاهش داده و همواره نقاطی را که بر اساس تشخیص رفتارهای بازار است توسعه می‌دهد. زمانی که درک کنید چگونه ترس معامله کردن شما را کنترل می‌کند و آن را تسخیر می‌کند، قادر خواهید بود ببینید چگونه ترس در بازار به عنوان یک نیروی غالب عمل می‌کند و سپس قادر به پیش‌بینی واکنش گروهی به نوع خاصی از اطلاعات می‌شوید.

اگر شما حرفه معامله‌گری خود را با یک دیدگاه مناسب روانی یا با یک رویکرد منظم شروع نکنید، به احتمال زیاد دچار برخی آسیب‌های روانی خواهید شد. از نظر من آسیب روانی، به وجود آمدن هر نوع شرایط روانی است که پتانسیل تولید ترس را داشته باشد. انرژی منفی ذخیره شده در تجربه‌های منفی (که باور ترسناک بودن طبیعت محیطی را ایجاد و حمایت می‌کند) به عنوان درجه‌ای از انرژی ذخیره شده در حافظه، به همان اندازه تولید ترس خواهد کرد. با یاد گرفتن نحوه رهاشدن از این تجربه‌ها، ترس شما کاهش می‌یابد و به طور خودکار آگاهی‌های جدیدی در مورد طبیعت بازار کسب می‌کنید. شما باید دیدگاه خود را باز کنید زیرا ترس موجب محدود شدن تمرکز شما خواهد شد. به جای تلاش برای اجتناب کردن از درد، می‌توانید بر آنچه که بازار به شما می‌گوید تمرکز کنید.

آموختن اینکه چگونه خود را از ترس رها کنید شما را از فکر کردن به روش‌های

خلاقانه‌ای که در آن شما روابط جدیدی از رفتار بازر کشف می‌کنید، رها می‌کند. به عنوان یک نتیجه، به منظور پاسخ‌گویی مناسب برای هر وضعیت که در بازار پیش می‌آید باید اعتماد به نفس در توانایی خود را افزایش دهید. توانایی شما برای اجرای معاملات تان تابع مقدار ترسی است که شما در درون خود تولید کرده‌اید. ترس همیشه نتیجه باورهای شما در مورد تهدیدات طبیعی محیط است. بازار چه تهدیدی می‌تواند داشته باشد؟ هیچ، اگر شما اعتماد به نفس داشته باشید و برای عمل مناسب در برابر هر شرایطی که در بازار ایجاد شده است کاملاً مورد اعتماد خودتان باشید. اساساً ترس شما از بازار نیست، بلکه ناشی از ناتوانی خود در انجام دادن بدون درنگ آنچه نیاز دارید انجام دهید، است.

در مورد ارتباط شما با بازار باید بیاموزید که ترس چیست. آنچه شما در مورد ترس یاد گرفته‌اید نتیجه چیزهایی است که باعث درد شده است. درد نتیجه عدم آگاهی شما از پیامد کارهایی است که منجر به نتایجی می‌شود که اصلاً مورد انتظار شما نیست. در محیط بازار شما آزاد هستید کاری انجام دهید یا انجام ندهید، بازار بدون اجازه شما هیچ کاری نمی‌تواند با شما انجام دهد.

اثر ترس بر رفتار یک شخص کاملاً بدیهی است، هرگونه تحرک شخص را کاملاً محدود می‌کند. اگر شما به درستی نمی‌توانی معاملات خود را اجرا کنی، حتی زمانی که احساس می‌کنی بهترین فرصت را بدست آورده‌ای، دلیل آن اینست که شما نمی‌توانید خود را از خاطرات دردآلود گذشته رها کنید و هم‌چنین شما هنوز به خودتان در انجام دادن عمل مناسب در هر شرایط اعتماد ندارید. اگر به خودتان اعتماد داشتید هیچ احساس ترس یا بی‌حرکی نداشتید.

انباشته کردن سود

توانایی شما در انباشته کردن سود در هر تک واحد صنعتی یا زنجیره‌ای با معاملات متعدد بیش از یک مقطع زمانی تابع میزان مهارت شما در ارزیابی خودتان است. این حس خود ارزیابی در واقع بهترین جزء روانی برای موفقیت است و تمام نتایج تعیین شده

شما را باطل خواهد کرد. درجه خود ارزیابی شما میزان پولی که به خودتان می‌دهید را تنظیم خواهد کرد (بازار پولی به شما نمی‌دهد، شما آن را بر اساس توانایی‌تان در درک فرصت‌ها و اجرای معاملات به خودتان می‌دهید). صرف‌نظر از حداکثر پتانسیل موجود در بازار یا نحوه درک شما در هر لحظه یا چهارچوب زمانی خود و صرف‌نظر از عمق فهم شما از رفتار بازار، این تنها شما هستید که به خودتان مقدار پولی را "می‌دهید" که مطابق با درجه خود ارزیابی شما است. این مفهوم را می‌توان با یک مثال ساده توضیح داد. اگر شما یک فرصت را بر اساس تعریف خود یا شرایط بازار شناسایی کنید و برای اجرای معامله از آن فرصت استفاده نکنید، چه چیزی شما را متوقف می‌کند؟ در ذهن من تنها احتمال دو دلیل وجود دارد، یا شما از ترس شکست خوردن مردد شده‌اید و یا در حال مبارزه با یک سیستم باور (ارزش) هستید که به شما می‌گوید سزاوار به‌دست‌آوردن پول نیستید. در غیر این صورت شما بر مبنای ادراک‌تان عمل می‌کردید.

خویش‌ن پذیری

موضوع دومی که من بر پایه سیستم باورها ارائه می‌کنم، خویش‌ن‌پذیری است که دگرگونی شخصیتی، رشد و یادگیری مهارت‌های جدید تابعی از آن است. هدف شما از یادگیری مهارت‌های جدید تلاش برای ایجاد یک بعد جدید از خودتان است و شما در آینده برای آن طرح‌ریزی می‌کنید. سپس برای برآوردن آن یا رشدکردن در آن تلاش می‌کنید. بازار کاملاً طبیعی است، آنچه هست حالاتی است که لحظه‌به‌لحظه در درون شما اتفاق می‌افتد. آنچه که درون شما است می‌تواند اعتماد به نفس یا ترس، درک یک فرصت یا ضرر، نگه‌داری یا حرص و طمع غیرقابل کنترل، بی‌طرفی و بی‌نظری و توهم باشد. بازار تنها منعکس‌کننده این شرایط روانی است و آن‌ها را ایجاد نمی‌کند.

بنابراین برای ارتقا یک تعریف جدید از خودتان (برآوردن آرزوی تبدیل‌شدن به موفق‌ترین معامله‌گر)، شما نیز باید یاد بگیرید هرگونه شرایط منفی روانی و همچنین اجزایی که آن‌ها را ایجاد می‌کند را بپذیرید. پرورش باور پذیرش هر آنچه در درون

خودتان پیدا می کنید، به شما پایه ای خواهد داد که برای کار کردن در جهت تغییر شرایط به آن نیاز خواهید داشت.

برای نشان دادن مفهوم خویشتن پذیری، برای شما از طبقه مبادله گران یک مثال می زنم: شخصی برای دریافت کمک به من مراجعه کرده بود زیرا می خواست سبک معامله گری خود را تغییر دهد. او هنگامی که برای اولین بار وارد این دسته مبادله گران شده بود، شیوه اسکالپ (scalp) را در پیش گرفته بود بود چرا که به نظر او این ساده ترین راه برای بدست آوردن پول است. با این وجود، او به زودی دریافت که تلاش برای اسکالپ برای یک یا دو پیپ از لحاظ جسمی طاقت فرسا است زیرا مجبور است با تعداد زیادی از معامله گران رقابت کند بنابراین تصمیم گرفت یاد بگیرد که چگونه معاملات خود را برای بیش از یک یا دو پیپ برنامه ریزی کند.

اولین کاری که ما انجام دادیم طرح ریزی یک برنامه برای معاملات او بود. ما از برخی روش های نسبتاً ساده شناسایی نقاط مقاومت و حمایت میان روزی در محدوده ۷ تا ۱۰ پیپ استفاده کردیم. برنامه ریزی برای او مانند ایستادن در کنار گودال و منتظر ماندن برای به هدف برخورد کردن قیمت بود (حمایت در خرید و مقاومت در فروش)، اجرای معامله، انتظار برای این که بازار به هدف برسد و سپس خروج از معامله. اگر بازار از نقطه ورودی او دو یا سه پیپ برخلاف جهت حرکت می کرد، او بدون درنگ گمان می کرد که معامله ضررده است. بر اساس ارزیابی ما از قابلیت اطمینان از تعداد مقاومت و حمایت ها، ما فهمیدیم که او نیازی به ریسک بیش از دو یا سه پیپ ندارد، چه معامله درست باشد یا نباشد. اولین روزی که او بر اساس طرح خودش معامله کرد، به خوبی در انتظار بازار می ماند تا به نقطه مورد نظر برسد. با این حال، وقتی که مدتی از اجرای معاملات گذشت دیگر نتوانست به درستی آن ها را اجرا کند. او گمان می کرد باید روی خط حمایت بخرد اما نتوانست این کار را به درستی انجام دهد زیرا فکر می کرد که بازار حرکت نزولی خود را حفظ می کند. هنگامی که بازار حرکت نزولی خود را حفظ نمی کرد و دو سه پیپ بالاتر از نقطه ای که در اصل باید وارد می شد پرش می کرد، وارد معامله می شد. از آنجا که گمان می کرد باید منتظر بماند تا بازار بر

روی خط حمایت که ۱۰ پیپ بالاتر از نقطه اصلی ورودی او بود برگشت کند، اما حالا بازار تنها ۷ پیپ از نقطه ورودی او دور شده بود.

به جای اینکه او برای برگشت بازار به سمت هدف منتظر بماند، خیلی زود با دو یا سه پیپ سود از بازار خارج می شد. در زمان کوتاهی وقتی که بازار به سمت منطقه مقاومت چرخش می کرد او به همان جایی که در روز اول بود برمی گشت. او چیزی از قیمت هایش دریافت نمی کرد زیرا فکر می کرد بازار مسیر حرکتی که اکنون دارد را حفظ می کند، اما این طور نبود؛ او سه پیپ پایین تر از جایی که بایست وارد می شد می فروخت و بدون منتظر ماندن برای چرخش کامل بازار با یک پیپ خارج می شد. هنگامی که ما در مورد کاری که او دیر انجام داده بود صحبت می کردیم، بسیار از خودش دلگیر می شد. او خودش را پاسخ گو ساخته بود، اما آنچه که قرار بود انجام دهد را انجام نداده بود و در زمان و مکان مناسب معامله نکرده بود. او گفت «با چند پیپ میز را ترک کردم». او مرد بسیار ثروتمندی بود اما تنها دو یا سه پیپ بر روی معاملات خود ریسک می نمود. او برای پیروزشدن آنقدر بی صبر بود که نمی توانست صبر کند تا معاملاتش به هدف برسد و همه اینها حاکی از آن بود که دیگر نمی تواند ادامه دهد زیرا چندین بار کل موجودی حسابش را از دست داده بود.

بدیهی است کسب تجربه های منفی او هیچ ربطی به رفتار بازار یا احتمالاً کار کردن با هر استراتژی خاصی نداشت. تنها آنچه که بسیار مهم بود عدم پذیرش سطح کنونی خود برای افزایش مهارت هایش بود. خشم شدید او از کارایی اش به روشنی نشان می داد که نمی تواند جایی که اکنون هست و یا نتایجی که تولید کرده است را قبول کند. روز اول تجربه مثبتی برایش نبود، اگرچه فکر می کرد پس از مدت زمان زیادی آن اولین روز پیروزش خواهد بود. فقدان خویشتن پذیری قطعاً به او در کسب پیروزی های مداوم در آینده کمک نمی کرد. در واقع، او می خواست در خودش یک سوراخ عمیق تری حفر کند که سرانجام با راهکار خود از آن خارج شود و به موفقیت هایی که می خواست دست یابد.

او انتظار داشت اعتماد به نفسش با توانایی هایش در تعریف یک فرصت با احتمالات

بالای موفقیت، به طور فزاینده‌ای افزایش یابد. تقریباً هر معامله که در آن وارد می‌شود بلافاصله به نفع او حرکت کند و به ندرت با معامله زیان‌ده روبه‌رو شود. اما هر روز بسیار خشمگین می‌شد زیرا هنوز هم دو یا سه پیپ سود می‌کرد و با ترس از این احتمال که بازار در سطح بعدی حمایت یا مقاومت چرخش می‌کند، با چند پیپ میز را ترک می‌کرد.

آنچه که برای او بسیار سخت بود تعداد دفعات زیادی بود که باید در بالا می‌فروخت و در پایین می‌خرید و یا در پایین می‌خرید و در بالا می‌فروخت. البته در آن زمان هم نمی‌دانست بازار صعودی یا نزولی است. اما زمانی که به نتایج معاملات خود نگاه می‌کرد با این واقعیت روبه‌رو بود که تنها با یک یا دو پیپ سود از بازار خارج شده است. من می‌دانستم که ساختمان درونی او تحت فشار بود زیرا به خاطر انجام‌ندادن کاری که تصور می‌کرد باید انجام می‌داد، هر روز بیش‌تر نسبت به بازار بهانه می‌گرفت و تحمل او برای شنیدن هر مطلبی که من در مورد این وضعیت می‌گفتم کم‌تر و کم‌تر می‌شد. همه این بهانه‌ها نشانه این بود که او در رابطه با چیزی که ناامیدانه می‌خواهد باور کند که در حال حاضر هست، نمی‌تواند واقعیت را بپذیرد. او به وضوح خودش را در توهم اینکه در حال حاضر یک معامله‌گر حرفه‌ای و موفق می‌باشد، رها کرده بود. او نیاز داشت که یاد بگیرد چگونه شکیبیا باشد و به چیزی که هم‌اکنون هست اذعان کند، بنابراین باید یاد بگیرد که چگونه بر روی چیزهایی که نیاز دارد بیاموزد تمرکز کند و خود را در مورد اشتباهات گذشته ملامت نکند.

با این حال، این کار خیلی دشوار است زیرا مردم همیشه زمانی که بخواهند با کسی خرید و فروش کنند که احساس کنند نسبت به او ضعیف‌تر هستند، بی‌تاب می‌شوند. پس اکنون چرا باید یاد بگیرد که بردبار باشد؟ به علاوه بردبار بودن در مقابل خویشتن بسیار مشکل‌تر از توجیه بی‌تابی در مقابل کسانی است که با سرعت کافی یاد نمی‌گیرند و یا اشتباه می‌کنند. من تنها تلاش کردم که او کارهای خیلی پراکنده و متنوع انجام ندهد. یک روز پس از بسته‌شدن یک موقعیت او به من گفت که می‌خواهد ۲۰ موقعیت مختلف معامله کند. در صورتی که نتواند این کار را انجام دهد نشان‌دهنده آن است که هیچ

چیزی درباره توانایی او برای معامله کردن تغییر نکرده است، به جز اینکه چندین روز پیایی با یک یا دو پیپ سود از معامله خارج شده است. می دانستم که او خودش را برای روز ضرر بزرگ تنظیم کرده است، هرچند من در گفت و گوهایم این را نشان نمی دادم. سیستم روانی او استدلال می کرد که با معامله هایی با حجم بزرگ تر به اندازه کافی پول بدست می آورد که خودش را ثابت کند و سرانجام خودش را به عنوان یک معامله گر موفق و کسی که ترس را نمی شناسد معرفی کند. همه آن چیزی که من می گفتم این بود؛ متوقف نماندن شخص در مسیر "پیشرفت". من فکر نمی کردم که گرفتن ۲۰ موقعیت برای او خیلی محتاطانه باشد مخصوصاً که او از نظر مهارت های فنی برای مدیریت موقعیت هایی با آن حجم رشد نکرده بود.

روز بعد او از ۲۰ معامله هم زمان ۳۰۰۰ دلار ضرر کرد و نه تنها تمام سود خود را که حاصل دو هفته و نیم تلاش موفقیت آمیز در بازار بود به بازار برگرداند، بلکه مقداری از سرمایه خودش را نیز از دست داد. در این وضعیت او آماده گوش دادن به یک طرح بود مبنی بر این که چگونه می تواند یاد بگیرد، چگونه خودش را بیش تر ببذیرد و چگونه معاملات موفق خود را ادامه دهد.

در ادامه مثال دیگری می آورم از معامله گری که خویشتن پذیری را آموخته بود. این معامله گر در یک شرکت کارگزاری محلی کار می کرد. مدیریت معاملات برای نهادهای مالی را انجام می داد و هم چنین روی حساب شخصی خودش نیز معامله می کرد. من به طور نسبتاً منظم شروع به کار با او کردم تجربه ای که من در این رابطه داشتم حدوداً مربوط به سه سال قبل بود. یک روز من را صدا زد که با افتخار به من بگوید چگونه در آخرین معامله خود موقعیت معامله خود را برگردانده است. او گفت که ضررش را بدون دودلی قطع کرده است و موقعیت خود را از حالت فروش به حالت خرید برگردانده است. او خوشحال بود که احساس کشمکش، مقاومت یا غم و اندوه روانی ندارد.

او آنچه که مورد نیاز برای انجام دادن بود را تشخیص داده و آن را انجام داده بود. با این حال مدت کوتاهی پس از معکوس کردن موقعیت معامله، یکی از مبادله گران که برای

همان شرکت در قسمت پر کردن سفارشات مشتری کار می‌کرد او را صدا کرده و دوستانه او راهنمایی کرده که باید از آن موقعیت خرید خارج شود. حال، او مدت‌ها پیش این مسأله را برای خودش حل کرده بود که نباید به ادراکات هیچ معامله‌گری دیگری از بازار اهمیت دهد. آگاهی او از بازار عالی بود و باور داشت می‌تواند به قابلیت خود در تعریف فرصت‌ها و ارزیابی پتانسیل بازار برای حرکت کردن اعتماد کند. حداقل او فکر می‌کرد که باور دارد به خودش مطمئن است. پس از این تماس تلفنی، او آگاهانه به خودش اجازه داد تحت تأثیر آنچه در این طبقه معامله‌گران بود قرار گرفته و از موقعیت خارج گردد. در ظرف ۱۰ دقیقه از انجام این کار بازار در جهتی که مشتری من در ابتدا پتانسیل آن را پیش‌بینی کرده بود، ۱۵ پیپ حرکت کرد.

او ۱۵ پیپ مسلم را از دست داد زیرا اجازه داد معامله‌گران دیگر بر ادراک او از بازار تأثیر بگذارند. با این حال، او این تجربه را به‌عنوان از دست‌دادن فرصت‌ها ندید بلکه این را به‌عنوان مثالی دید که هنوز به طور کامل از تأثیر نظرات افراد دیگر در بازار رهایی نیافته است. او یک فرصت را از دست داد زیرا تحت تأثیر شرایط محیطی کار کرده بود (کسی که تلفن زده بود یک شرایط محیطی بود و او بر کسانی که جایگاهی در اهمیت اطلاعات ندارند، هیچ کنترلی ندارد). او آمادگی روانی برای استفاده از فرصت را نداشت، در غیر این صورت منتظر طرح اولیه خود می‌ماند و تشخیص می‌داد هیچ کس دیگری بیش از خودش بازار را درک نمی‌کند. علاوه بر این به یاد داشته باشید که مهارت‌های او در حال توسعه یافتن بود و در این شرایط معمولاً بی‌طرفی و بی‌نظری شخص بسیار کمتر است.

همان‌طور که باور قوی خویشستن‌پذیری در شما ارتقاء می‌یابد، متوجه خواهید شد چگونه بازار در رابطه با اطلاعاتی که نشان می‌دهد برای بدست آوردن موفقیت بیش‌تر چه کاری باید انجام داد، سطح توسعه مهارت‌های شما را بازتاب می‌دهد. هر لحظه نمایان‌گر کامل مهارت و سطح خود ارزیابی شما است، که به شما یک پایه محکم برای بهبودی در یادگیری می‌دهد.

شما در نهایت در سطح بسیار عملی خواهید فهمید که چگونه همیشه بهترین کار را

انجام دهید زیرا ماحصل کار شما نتیجه بینش عمیق شما از ماهیت محیط بازار و توانایی در عمل به هر آنچه درک می‌کنید است.

به هر دلیلی که نتایج کار خود را نپذیرید، درک شما از چگونگی وفق دادن خود با هر مجموعه شرایط محیطی خاص و تحقق بخشیدن به قدرت ذاتی در درون این درک، افزایش پیدا نمی‌کند. در هر زمان که این ارتقا و کمال را انکار کنید (یک عدم پذیرش خویشتن)، اطلاعاتی که برای رشد مهارت‌های تان نیاز به آموختن آن‌ها دارید را نفی خواهید کرد. شما نمی‌توانید رشد کنید اگر منکر وجود اطلاعات محیطی شوید که به روشنی سطح تبحر شما را نشان می‌دهد. وقتی که سعی دارید پایه‌ای برای توهمات خود در مورد ماهیت محیط و خودتان بسازید، نمی‌توانید مهارت‌های مؤثر را پیدا کنید. اگر نقطه شروع درست خود را تایید نکرده باشید، نمی‌توانید بهترین گام مناسب بعدی در توسعه هر مهارتی که قصد یادگرفتن آن را دارید بردارید.

از اساسی‌ترین مولفه‌ها در روند تحول در یادگیری، چگونه به رسمیت شناختن و سپس شناسایی کردن باورهایی است که در مورد وضعیت موجود بحث می‌کند، باورهایی که در مقابل دخالت اطلاعات محیطی است که شما از در نظر گرفتن آن‌ها امتناع می‌کنید، و یادگیری چگونه گی درک محیط به روشی است که روشن‌ترین نقطه برای مناسب‌ترین مسیر را برای برآورده کردن نیاز شما ارائه دهد.

